

آموزه های اخلاقی سپندارمذ در اساطیر ایران باستان (شاهنامه و گرشاسپنامه)

سارا پارسائی جهرمی

دکتری گروه زبان و ادبیات فارسی، واحد تهران مرکزی، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران.

نویسنده مسئول: sa.parsaei69@gmail.com

تاریخ دریافت: ۱۴۰۱/۰۳/۳۱، تاریخ پذیرش: ۱۴۰۱/۰۷/۱۸

چکیده

اسطوره، یادگار اقوامی است که دارای تمدن و فرهنگی دیرینه اند؛ در این جستار، تلاش کرده ایم تا خصایص و ویژگی زمین را در میان ملل ایران باستان که از آن به عنوان سپندارمذ یاد می کنند، بر بنیاد اسطوره ای آن و با توجه ویژه به بازآمد کهن الگوها، بررسی و تحلیل کرده و با داستان های حماسی از جمله شاهنامه و کتاب گرشاسپنامه مورد تطبیق قرار دهیم. زمین، مادری است که نه تنها در میان ملت های ایرانی بلکه اکثر ملل، نماد «مادر هستی» است و از ابتدا در اذهان، دارای روح و روان بوده است؛ مادری که هیچ گاه دست از زایش و پویش بر نمی دارد؛ زمین، زنده و پویاست و از چنان تقدسی برخوردار است که هرمزد (پروردگار) بعد از آفرینش آسمان، زمین را خلق کرد. زمین به عنوان مام هستی در خود، یلانی چون رستم، سهراب، سیاوش و... می پروراند و دست از زایش بر نمی دارد تا بار دیگر نطفه ی چنین کسانی را در وجود انسان های وارسته و عادل نمایان سازد.

کلیدواژه: شاهنامه، گرشاسپنامه، آفرینش، سپندارمذ، خصایص زمین.

۱. مقدمه

در تعریف اسطوره، نظریه های مختلفی وجود دارد که هر کدام از این تعاریف، جنبه ای از اسطوره را بیان می کنند و ناقص هستند؛ تاکنون کسی نتوانسته است تعریفی جامع و مانع از اسطوره ارائه دهد. میرچالپاده در مورد اسطوره می گوید: «اسطوره نقل کننده ی سرگذشتی قدسی و مینوی است؛ راوی واقعه ای است که در زمان اولین، زمان شگرف بدایت همه چیز، رخ داده است؛ به بیان دیگر، اسطوره حکایت می کند که چگونه از دولتی سر و برکت کارهای نمایان و برجسته ی موجودات مافوق طبیعی، واقعیتی، چه کل واقعیت، کیهان یا فقط جزئی از واقعیت، جزیره ای، نوع نباتی خاص، سلوک و کرداری انسانی، یا به عرصه ی وجود نهاده است؛ بنابراین اسطوره همیشه متضمن روایت یک خلقت است» (الیاده، ۱۳۶۲: ۱۴). این سخن بیانگر آن است که داستان های اساطیری، زنده و دارای پویندگی هستند؛ آن گونه که با هر انسانی در اندازه ی فهم او سخن می گویند. زمین در میان ایرانیان باستان به عنوان سپندارمذ و موجود زنده که از روح و روان برخوردار است، توصیف می گردد و از چنان قداستی برخوردار است که از آن به عنوان اولین مادر هستی و مایه ی حیات یاد می کنند. زمین مادر خصایصی دارد که در این پژوهش سعی شده است با مثال هایی از داستان های حماسی شاهنامه و اشعاری از کتاب گرشاسپنامه اسدی طوسی مورد تطبیق و بررسی قرار گیرد؛ این امر خود نشان دهنده ی آن است که اسطوره ها تخیل یا داستانی دروغین نیستند؛ بلکه ریشه در فرهنگ هر ملتی دارند. شاهنامه فردوسی که در آن سرشار از پهلوانان اسطوره ای است خود سندی است محکم بر این موضوع. ذات اقدس الهی زمین را چونان گهواره ای آفرید و آن را بستری گرم و مایه ی آرامش مخلوقات قرار داد که تمام مخلوقات عالم توسط این مادر هستی مورد حفاظت، پرورش و رویش قرار گیرند و بار دیگر به این ذات مقدس برگردانده شوند و این چرخه حیات همین طور تداوم پیدا می کند.

۲. بحث و بررسی

مروری بر تاریخچه ی زندگی فردوسی و اسدی طوسی

آنچه درباره فردوسی از شاهنامه استنباط می شود و می توان به صحتش یقین داشت، این است که وی در سال ۳۲۹ یا ۳۳۰ در باژ طوس به دنیا آمده؛ یکی از نجیب زادگان طوس و از خود دارای املاک و اموالی بوده است؛ بدانگونه که نزدیک به دو سوم عمر خود را در رفاه نسبی گذرانده است؛ در حالی که هنوز جوان بوده (بین سی و پنج و چهل ساله) پس از مرگ ناگهانی دقیقی - که کار گشتاسب نامه اش ناقص مانده بوده - به اندیشه سرودن شاهنامه افتاده. در این امر دوست جوانمردی، مشوق او گردیده و اسباب کار را برایش فراهم کرده و خداینامه منثور ابومنصوری را که حاوی ذکر شاهان قدیم ایران بوده در اختیارش گذارده و او با الگو گرفتن از آن، سرودن شاهنامه را آغاز کرده است؛ در همان زمان، یکی دیگر از مهتران طوس که از (گوهر پهلوان) بوده و به همین سبب به داستان های باستانی ایران دلبستگی داشته، پشتیبان و هوادار او قرار گرفته است؛ از بخت بد،

این مرد در جوانی ناپدید و نابود گردیده و پس از مرگش، فردوسی از دوستی دلسوز و کارآمد محروم مانده، هم اوست که در آغاز کار، تقدیم شاهنامه را به پادشاهی بزرگ به او توصیه می کند. فردوسی سی تا سی و پنج سال بر سر سرودن شاهنامه رنج برده، تا آن را به پایان رساند؛ هنگامی که پنجاه و هشت ساله بوده، محمود غزنوی به جای سامانیان به پادشاهی ایران رسیده و او، چه بر اثر تنگدستی آخر عمر و چه به سبب آنکه تقدیم شاهنامه را به پادشاهی مقتدر برای بقاء شهرت کتاب خود لازم می دانسته، به اندیشه ی آن افتاده که شاهنامه را به نام محمود کند. محمود به عللی که بعد ذکر خواهد شد، شاهنامه را قدر نگذاشته و پاداشی که شایسته این اثر بزرگ بوده را به آن نداده است. فردوسی ناکام و رانده و رنجیده خاطر شده، سالهای آخر عمر خود را در فقر و بیماری و دلنگی گذرانده و نزدیک به هشتاد سالگی در گذشته است. همسری داشته و دختری و پسری که پسر هنگامی که وی شصت و پنج ساله بوده، در سی و هفت سالگی جوانمرگ شده است (ر.ک: فردوسی، ۱۳۷۳: ۲۰۹). «ابونصر علی بن احمد اسدی طوسی، شاعر حماسه سرای قرن پنجم هجری، در اواخر قرن چهارم یا اوایل قرن پنجم به دنیا آمد؛ دوران جوانی او با انقلابهای خراسان و تسلط سلجوقیان بر آن دیار و انقراض دولت غزنوی مصادف بود؛ ناگزیر خراسان را ترک کرد و به غرب گریخت و در آذربایجان اقامت گزید. در آنجا با امیر ابودلف پادشاه نخجوان و شجاع الدوله ابو شجاع منوچهر بن شاوور از پادشاهان شدادی ارتباط پیدا کرد. تاریخ فوت او را ۴۶۵ ه.ق ذکر کرده اند. از آثار او می توان «منظومه ی گرشاسپ نامه»، «مناظرات» و «لغت فرس اسدی» را نام برد. تازگی کار او این است که در قصاید خود، دو طرف را تصویر کرده که با یکدیگر مناظره می کنند؛ از جمله مناظره ی آسمان و زمین، مغ و مسلمان، نیزه و کمان و شب و روز» (صفا، ۱۳۶۳: ۲۳۰ و ۲۳۱). آموزه های اخلاقی شاهنامه ی فردوسی و گرشاسپنامه ی اسدی طوسی در خصوص پدید آمدن زمین و کل آفرینش را می توان این گونه تقسیم بندی نمود:

الف) اسطوره آفرینش:

«از آغاز باید که دانی درست سرمایه ی گوهران از نخست

که یزدان ز ناچیز چیز آفرید بدان تا توانائی آرد پدید

وزو مایه ی گوهر آمد چهار برآورده بی رنج و بی روزگار

یکی آتشی بر شده تابناک میان آب و باد از بر تیره خاک»

(فردوسی، ۱۳۷۳: ۱۵)

«هیچ چیز نبود نه وجودی در کار بود، نه ناوجودی، نه قلمرو فضا بود، نه آسمان در فراسو. چه چیز به جنبش درآمد؟ کجا؟ با حمایت چه کسی؟ آیا آب ها با عمقی بی انتها وجود داشتند؟ نه مرگی در کار بود و نه بی مرگی. نه شبی وجود داشت و نه روزی. تنها وجود یکتا بود که بدون نفس خود در خود تنفس می نمود. جزء او موجودی نبود. در آغاز، تاریکی در دل تاریکی نهفته بود؛ و هیچ چیز با چیز دیگر فرقی نداشت. نیروی زندگی که در این تهی پوشیده بود، آن یکتا، به قدرت گرما سربر آورد. در آغاز میل به سراغ آن یکتا آمد و این اولین بذر شعور بود. شاعرانی که با خرد در دل خود به جستجو می پردازند این رشته ی وجود را در ناوجود یافتند. این رشته گسترده شد. آیا پایینی وجود داشت؟ آیا بالایی وجود داشت؟ بذریاشان وجود داشتند، قدرت ها وجود داشتند. در پایین جنبش وجود داشت؛ در بالا صدا وجود داشت. پس که می داند و که گفته است که این آفرینش از کجا آمده است؟ آن که تمام آفرینش از او برخاسته است، خواه خود خالق آن باشد یا نباشد و والاترین بزرگوار در بالاترین آسمان هاست، آیا حقیقت امر را می داند یا حتی برای او مجهول است؟» (بیرلین، ۱۳۸۶: ۵۱-۲). «واژه آفریدن حاصل پیوند ضعیف ریشه ی Fri با پیشوند «a» می باشد که این ریشه در فارسی باستان جزء مضارع ساز «na» به آن اضافه می شود و به صورت «Afrina» در می آید. مصوت بلند «a» پایانی، در دوران فارسی میانه و دری از این صیغه ی مضارع می افتد و «Afrin» هم در فارسی دری و هم در فارسی میانه به معنای آفریدن، پدید آوردن و خلق کردن رواج می یابد» (رضائی، ۱۳۸۴: ۸۴۷). در همه اسطوره ها از جمله اسطوره ایرانیان می توان به رابطه ازلی بین آسمان و زمین پی برد. اینک ابرها در آسمان بر اثر باد به حرکت در می آیند خود باد سبب باروری ابرها می شود. ابرها شروع به باریدن می کنند و زمین از این راه بارور می گردد. نباتات از بطن زمین شروع به رویش می کنند و انسان از نعمت ها بهره می گیرد و از این راه بقای انسان و همه ی مخلوقات تضمین می گردد.

(ب) مراتب وجودی زمین

«زمینست گنج خدای جهان همان از زمینست فخر شهبان

زمین چونش مردم نباشدگمست زمین را پرستنده مردمست»

(طوسی، ۱۳۵۴: ۸)

«زمین در حالت آسمانی خود به عنوان «زم» و در حالت تجربی، مادی، وزن شدنی خود به عنوان «زمیک» و به فارسی «زمین» وصف می‌شود» (کربن، ۱۳۸۵: ۵۶). در باور مزدایی هر موجود می‌تواند در حالت «میناک» و همچنین در حالت «گیتیک» اندیشیده شود. بر این اساس جهان شناسی زرتشتی «بر مبنای تمایز میان گیتیک به معنای زمینی و میناک به معنای آسمانی، تأکید می‌ورزد. هر موجود زمین، به ازای آسمانی یا میناک دارد یا به تعبیر دیگر، هر چیز دارای دو مرتبه وجودی-روحانی یا آسمانی و جسمانی یا زمینی-است. به علاوه، موجودات روحانی رابطه ای جنینی و تکوینی با موجودات مادی دارند و می‌توان گفت: چیزی که ما گیتیک (وجه زمینی) موجودات می‌دانیم، توسعه ی واقعیت میناک (وجه آسمانی) آنها در این مرتبه زیر است. اما نمی‌توان از طریق ادراک حسی یومیه، میناک موجودات یا خود زمین در تمامت آن را به عنوان فرشته درک کرد.» (نصر، ۱۳۸۵: ۶۴). پس طبق باور مزدایی حالت میناک آن حالتی است که درک ما از موجودات از طریق قوه تخیل صورت می‌گیرد و حالت گیتیک آن حالتی است که درک ما جنبه ی معنوی به خود می‌گیرد.

(ج) شکل زمین

انسان همیشه بر آن بوده تا بتواند دنیای پیرامون خویش را با بکارگیری اشکالی که برای او ملموس است توصیف کند. زمین از این توصیف بی بهره نیست؛ آن گونه که در ایران باستان جهان به سان تخم مرغی است و زمین به زرده آن توصیف گشته است. در مینوی خرد و روایت پهلوی شکل هندسی زمین چنین توصیف شده است: «آسمان و زمین و آب و هر چیز دیگر که درون آن است به شکل تخم مرغ است درست مانند تخم مرغان... و شباهت زمین در میان آسمان مانند زرده است میان تخم مرغ» (تفضلی، ۱۳۷۹: ۶۰). «زمین را همچون زرده تخم مرغ در میان آسمان آفریده که خود چون تخم مرغ است» (میرفخرایی، ۱۳۶۷: ۱۲۹). در این توصیف ها آسمان به عنوان نگاهبان زمین وصف می‌گردد چرا که آسمان به پوسته تخم مرغی شبیه است؛ همانگونه که پوسته محتویات درون تخم مرغ را حفظ می‌کند آسمان نیز گرداگرد زمین گسترده شده است و آن را از آسیب باز می‌دارد و نیز می‌توان وسیع تر بودن آسمان را نسبت به زمین از این تصورات برداشت کرد. طبق این موضوع در متون پهلوی در جای دیگر، جهان هستی به پیکره انسان تشبیه شده است. این مطلب در بندهش چنین بیان می‌شود: «پوست چون آسمان، گوشت چون زمین، استخوان چون کوه، رگان چون رودها و خون در رگ چون آب در رود، شکم چون دریا، و مو چون گیاه و ...» (فرنبرگ دادگی، ۱۳۷۸: ۱۲۳). به کارگیری چنین تشبیهی نیز خود گویای نقش آسمان در حفاظت از زمین است. همان گونه که پوسته تخم مرغ از محتویات درون خود محافظت می‌کند پوست نیز هم چون حصاری از گوشت زیرین خود حفاظت می‌کند.

سپندارمذ

«سپندارمذ پاسبان تو باد ز خرداد روشن روان تو باد»

(فردوسی، ۱۳۷۳: ۲۰)

در روایت بندهش آمده است: «پنجم از مینوان سپندارمذ است. او از آفرینش مادی زمین را به خویش پذیرفت» (فرنبرگ دادگی، ۱۳۷۸: ۴۹). در پهلوی این نام به شکل سپندارمت و در اوستا به صورت سپنت آرمئتی **spenta-armaiti** و در فارسی به صورت سپندارمذ، اسپندارمذ، اسپندارمذ و سفندارمذ آمده است (ر.ک: هینلز، ۱۳۷۳: ۴۷). سپندارمذ به معنای اندیشه و فداکاری است او از پنجمین امشاسپندان است. وجود او مقدس است و مردم تقدس خویش را از او می‌یابند. او دختر هرمزد است. نام او اغلب مترادف با نام زمین ذکر شده است. در وداها آمده است که بعضی او را با زمین یکی دانسته اند (ر.ک: بهار، ۱۳۸۹: ۸۲). سپندارمذ در اوستا نمادی از زنانگی و مؤنث بودن است. در عالم معنوی مظهری از محبت، تواضع، بردباری و خلوص و پارسایی اهورامزدا است و در جهان جسمانی نگهبان زمین و زنان نیک پندار است. سپندارمذ موظف است تا زمین را خرم و آباد و بارور نگه دارد (ر.ک: هینلز، ۱۳۷۳: ۴۷). «سپندارمذگان نام جشنی است که در سپندارمذ روز (پنجم) ماه سپندارمذ (اسفند) برگزار می‌شده است که این جشن ویژه ی زنان بوده است و در آن روز زنان از شوهران خویش هدیه دریافت می‌کرده اند و از این جهت آن را جشن مزدگیران می‌خوانده‌اند و هنوز این رسم در اصفهان و ری و دیگر سرزمین ها باقی مانده است» (بیرونی، ۱۳۶۳: ۲۲۹). در دینکرد فصل هشتاد بند ۴-۳ به ازدواج میان اورمزد (خدای آسمان) و دخترش سپندارمذ (زمین)

اشاره شده که از پیوند میان آن دو نخستین انسان گیومرث زاده می شود (کریستن سن، ۱۳۸۳: ۶۸). در زیر به برخی از خصوصیات این مادر هستی، سپندارمذ اشاره می شود:

خصوصیات زمین یا سپندارمذ

- دین پذیری

در تمام داستان های اساطیری ایران هر جا نامی از سپندارمذ مطرح شده صفات اخلاقی ویژه ای نیز در کنار او مطرح گردیده است. یکی از صفات بارز سپندارمذ دین پذیری اوست؛ آنگونه که می خوانیم: «دین نخست بر زمین، بر سپندارمذ، آشکار شد، سپس بر هرمزد. همانگونه که فرزند پذیری مادران را است و (سپس) سپردن (آن است) به پدران.» (بهار، ۱۳۸۹: ۲۴۲). در گزیده زادسپرم آمده است: «دین مزدیسنان (در) زمانه، هنگامی که از نظم مادی به منوچهری بازمی گشت، در زمین نخست بر سپندارمذ و سپس به اورمزد پیدا شد مانند فرزندپذیری مادران و بازسپردن به پدران این نیز مادری به دین بود که از طریق سپندارمذ آفریده شد، پانصد و بیست و هشت سال پیش از همپرسی (ملاقات) زرتشت.» (راشدمحصل، ۱۳۶۶: ۴-۳). این یکی از برجسته ترین خصوصیات سپندارمذ است؛ آنگونه که سپندارمذ در دین پذیری از هرمزد پیشی می گیرد. دین در این تمثیل به فرزندپذیری تشبیه شده است؛ همانگونه که فرزند ابتدا در رحم آرام می گیرد و زن نه ماه پیشتر از مرد مادر بودن را می پذیرد و مرد با تولد فرزند است که نقش پدری بر او نهاده می شود، زمین در پذیرش دین نسبت به هرمزد چنین ویژگی بارزی دارد. دین پذیری یکی از خصوصیات بارزی است که زمین در نهاد وجود خویش در آغاز آفرینش پذیرفت و همچنان به مقدس بودن دین در ذات خود پایبند است. اسدی طوسی از جمله شاعرانی است که در کتاب گرشاسپنامه به توصیف زمین می پردازد:

«ولیکن چو کردی خرد رهنمون ستایش زمین راست زیشان فزون

ره روزی از آسمان اندرست ولیکن زمین، راه او را درست

بزرگان و پیغمبران خدای همه بر زمین داشتند جای

هر آن صحف کز ایزد آورده اند بروبود، هر دین که گسترده اند

زمین جای آرام هر آدمی است همان خانه ی کردگار از زمیست

بساط خدای است هر که براز برو شد توان نزد یزدان فراز...

چو جای نمازست گشتست پست همه در نماز از برش هر چه هست...

زمین قبله ی نامور مصطفی است ازوروی برگاشتن نارواست»

(طوسی، ۱۳۵۴: ۹-۸)

- کمال اندیشی

از دیگر ویژگی بارز زمین، کمال اندیشی این وجود مقدس است. «سپندارمذ را خویشکاری پرورش آفریدگان است که هر چیز را برای آفریدگان کامل بکردن است. اورا (به) گیتی زمین خویش است. چنین گوید که «سپندارمذ نیکو، گله او بار، کمال اندیش، اراد، فراخ بین، هرمزد- آفریده پرهیزگار. او را نیکویی اینکه قانع است. اورا گله او بار {اینکه بدی را {که} بر سپندارمذ زمین رسد، همه را بگوارد. او را کمال اندیشی اینکه همه بدی را که بدو کنند، به خرسندی ببیزد. او را رادی اینکه همه آفریدگان را از او زیند.» (فرننغ دادگی، ۱۳۷۸: ۱۱۴). خصوصیات اخلاقی سپندارمذ در این بند به روشنی تصویر کشیده شده است. سپندارمذ همه چیز را برای مخلوقات در حد کمال خود مهیا کرده است. گاه انسان وجود مقدس مادر خویش را فراموش کرده و با ویرانی زمین، ارتکاب به گناه، مادر خویش را آزرده می سازد اما سپندارمذ (خدای زمین) در کمال فروتنی از گناه فرزندان خویش می گذرد و بدی فرزندان خویش را با نیکویی به آنان پاسخ می گوید.

چنانکه اسدی طوسی باری دیگر این ویژگی بارز زمین را به خوبی درک کرده و اشعاری بارز در این خصوصیت به زمین داده است:

«زمینست هر جانور را پناه تن زنده و مرده را جایگاه»

همو بردبارست کز هر کسی کشد بار اگر چند بارش بسی»

(طوسی، ۱۳۵۴: ۸)

- تواضع و فروتنی

در گزیده های زاد سپرم، سپندارمذ در نمادی از بخشش و وجودی قانع و بدون شکایت معرفی می گردد. «بامداد روز اورمزد، مینوی زمین، که خود سپندارمذ درست اندیش، مادر همه زایشمندان روی زمین است، - که سرشت مادری او از آغاز که دروغ (هریمن) به آفرینش تاخت تا واپسین روزهاست- به نیک مهری همه آفریدگان را- چه فرزند (او) یند- ببخشاید. بر پرهیزگاران دشواری که بر تنشان است و بر گناهکاران بادفرهی که بر روانشان است. و او (=سپندارمذ) هرگز خواهشی از اورمزد نخواست چه به سبب درست اندیشی تا فرجام کامل کارها بردبار و بی مست (=بدون گله، بدون شکایت) است.» (راشد محصل، ۱۳۶۶: ۹-۴۷)؛ در این بند به نقش مادری زمین اشاره گردیده است مادر بودن سپندارمذ به عنوان امری سرشتی از اول خلقت در وجود او نهادینه شده بود. بخشایش زمین تنها بر فرزندان پرهیزگارش نبوده بلکه فرزندان گناهکارش را در بر می گیرد. شاید بتوان آرامش بخشی زمین را از بخشش او نسبت به فرزندانش دانست.

در کتاب گرشاسپنامه آمده است:

«زمینست چون مادری مهرجوی همه رستنیها چو پستان براوی

بچه گونه گون خلق چندین هزار که شان پروراند همی در کنار...

ازوراست مردم دوتاچارپای نگون رستنی که نشسته به جای...

چوخوانیست کارد براو هرزمان بی اندازه مردم همی میهمان

نه هرگز خورشهانش برد زهم نه مهمانش را گردد انبوه، کم»

(طوسی، ۱۳۵۴: ۹)

- امانت داری

از دیگر صفات برشمرده در توصیف سپندارمذ امانت داری و امانت پذیری اوست؛ آنچنان که آمده است: «کیومرث را مرگ برآمد، بر دست چپ افتاد، به هنگام درگذشتن تخمه اش بر زمین ریخت، آن تخمه ها به روشنی خورشید پالوده شد و دو بهر آن را نریوسنگ نگاه داشت و بهری را سپندارمذ پذیرفت. چهل سال (آن تخمه در زمین بود. با سر رسیدن چهل سال، ریاس تنی یک ستون، پانزده برگ، مهلی و مهلیانه (از) زمین رستند. یکی به دیگری پیوسته، هم بالا هم دیسه، میان هر دو ایشان فره برآمد که فره ای است که مردمان بدان آفریده شوند» (فرنبرغ دادگی، ۱۳۷۸: ۶۵). شاهنامه فردوسی داستان تراژدی مرگ سیاوش و رویش درخت پر سیاوشان و همچنین مرگ کیومرث که نطفه ی او بعد از چهل سال به صورت مشی و مشیانه از زمین می روید خود نوعی تداعی کننده امانت داری زمین است. اسدی طوسی باز از امانت داری زمین سخن به میان می آورد:

گهرهای کانی وی آرد همی جهان هم بدو نیز دارد همی

زمینست هر جانور را پناه زمین را به بخشندگی یار نیست

چنان نیزدارنده زنهار نیست گرازتخم هرچش دهی زینهار

یکی را بدل بازیابی هزار»

(طوسی، ۱۳۵۴: ۹-۸)

- زایش و باروری

از دیگر صفات بارز زمین، زایش و باروری است. در بطن زمین هنگامی که بذری نهادینه می گردد این مادر هستی او را خوب نگه می دارد و پرورش می دهد و او را به حد رشد و تکامل می رساند تا سر از خاک بیرون آورد و مدام از او حفاظت می کند تا به بار نشیند؛ این ویژگی را می توان در وجود انسان و سایر موجودات هستی تماشا کرد. مادر بسان زمینی است که توسط پدر بذری که همان فرزند است در نهادینه وجود مادر قرار می دهد و بعد از گذر زمان این بذری (کودک) بزرگ می شود، تا زمانی که امکان حیات در عالم بیرون برای او فراهم نشده است همچنان در بطن مادر همچون بذری در دل زمین قرار می گیرد. زمانی که فعل و انفعالات لازم بر روی او ایجاد شد از بطن مادر بیرون می آید و به حیات خویش ادامه می دهد. اما باز پدر و مادر از او مراقبت می کنند؛ این موضوع را می توان با داستانی از شاهنامه، دختران جمشید، شهرناز و ارنواز مثال آورد؛ این دو خواهر توسط ضحاک از کاخ پدر بیرون برده می شوند و ضحاک با هر دو همبستر می گردد ولی نهالی از آنها رویش نمی کند. تا آن که فریدون می آید و با آنها همبستر می گردد و بذری در نهادینه آن دو کاشته می شود و بعد از گذر زمان نهالی به بیرون داده می شود که همان سه پسر فریدون سلم و تور و منوچهر است که دو پسر از آن شهرناز و یکی از آن ارنواز.

«دو پاکیزه از خانه جمشید برون آوردند لرزان چو بید

که جمشید را هردو، دختر بدند سر بانوان را چو افسر بدند

ز پوشیده رویان یکی شهرناز دگر پاکدامن به نام ارنواز

بایوان ضحاک بردندشان برآن ازدهافش سپردندشان»

(فردوسی، ۱۳۷۳: ۸۲)

«ز سالش چویک پنجه اندرکشید سه فرزندش آمد گرامی پدید

بیخت جهاندار، هر سه پسر سه خسرو نژاد از در تاج زر

ببالا چو سرو و برخ چون بهار بهر چیز مانده شهریار

از این سه دو پاکیزه از شهرناز یکی کهتر از خوب چهر ارنواز»

(همان)

- زمین شاد و ناشاد

در اوستا و مینوی خرد پرسش هایی در مورد زمین مطرح شده و این پرسش ها بدین گونه است که زمین در کجا شاد و در کجا به تلخ ترین اندوه دچار می شود؛ عنوان شاد و ناشاد از دیگر خصوصیت های جان پنداری یا جان بخشی زمین است. ما بر آن هستیم تا مهم ترین ویژگی روحی و روانی زمین را به صورت صریح که برگرفته از نمود سپندارمذ است را، مورد نقد و بررسی قرار دهیم. با توجه به بررسی و مطالعه کتاب اوستا می توان گفت: اوستا در پنج مرحله زمین را شاد معرفی می کند و عواملی که باعث شادی زمین می شود به طور آشکار بیان می کند. این پنج مورد بدین گونه است: در فرگرد سوم وندیداد با این سؤال آغاز می شود: «ای دادار جهان استومند! ای اشون! کجاست نخستین جایی که زمین در آنجا بیشتر از همه جا شادکام می شود.» اهورامزدا در پاسخ می گوید: «چنین جایی آنجاست که اشونی بر آن گام پیش نهد، هیزم پاک در دست، برسم در دست، شیر پیشکشی درست، به درست باوری در کار آیین گزاری و به آوای بلند، مهر فراخ چراگاه و رام بخشنده ی چراگاه های خوب را نیایش کنان» (دوستخواه، ۱۳۸۹: ۶۷۵). این سخن را می توان با پادشاهی کیومرث، اولین انسان و پیامبر روی زمین مورد تطبیق قرار داد؛ دوران پادشاهی او در حالی سپری شد که هیچ دشمنی وجود نداشت، جز اهریمن بدخو. کیومرث در پادشاهی آنچنان عدالت برپا می کرد که تمام حیوانات، دد و دام مطیع و فرمانبر او بودند. کیومرث به خاطر دینداری، با اورمزد که در دین زرتشت مبدأ آفرینش هستی است، به واسطه ی سروش غیبی در تماس بود. آنگونه که از جهان غیب، او را مطلع می ساخت. کیومرث با تکیه بر نیروی غیبی توانست بر اهریمن فائق آید و از طرف سروش غیبی که از سوی هرمزد برای راهنمایی کیومرث در نظر گرفته شده بود، با موفقیتی که کسب کرد به آنچنان مقامی رسید که زمین به پاس قدر دانی از زحمات او این نعمتها را به عنوان تحفه ای برای کیومرث در نظر گرفت تا از این طریق توانسته باشد زمینه را برای ترقی معنوی و الهی او فراهم کرده باشد:

«کیومرث شد بر جهان کدخدای نخستین به کوه اندرون ساخت جای

سربخت تختش برآمد به کوه پلنگینه پوشید خود با گروه

همی تافت زو فر شاهنشهی چومه دو هفته ز سروسهی

دد و دام و هر جانور کش بدید ز گیتی به نزدیک او آرمید

دو تا می شدند بر تخت او از آن بر شده فره و بخت او

برسم نماز آمدندیش پیش وزو بر گرفتند آیین خویش

به گیتی نبردش کسی دشمن مگر بد گهر، ریمن، آهرمنا»

در بخش دوم از فرگرد سوم وندیداد آمده است: «ای دادار جهان! ای اشون! کجاست دومین جایی که زمین در آنجا بیشتر از همه شادکام شود؟ اهورامزدا پاسخ داد: چنین جایی، آنجاست که اشونی خانه ای برپا دارد با موبدی در آن؛ با گله ای گاو، کدبانوی، فرزندان و رمه هایی خوب در آن. خانه ای که در آن، گله ی گاو با خوبی پرورده شود؛ اشونی افزون گیرد؛ خوراک ستوران فراوانی باشد، سگ خوب پرورش یابد. کدبانو کامیاب شود، فرزندان بیالند؛ آتش فروزان بماند و هر یک از نیایش های نیک زندگی به خوبی بر خوانده شود» (دوستخواه، ۱۳۸۹: ۶۷۵). گویا مراد از این بخش فرگرد، برخوردارگی بیشتر از طبیعت، آباد کردن خاک، پروردن رمه ها و کامیابی و برخوردارگی و شادی انسان است. در این بند به پیشه اصلی اقوام ایرانی که دامپروری بوده است، اشاره گردیده است. در بند سوم فرگرد آمده است: «ای دادار جهان استومند! ای اشون! کجاست سومین جایی که زمین در آنجا بیشتر از همه جا شادکام شود؟ اهورامزدا پاسخ داد: ای سپیتمان زرتشت! چنین جایی، آنجاست که اشونی هر چه بیشتر گندم گیاه و درختان میوه بکارد: جایی که چنین کسی زمین های خشک را آبیاری و زمین های تر را زه کشی کند». در بند چهارم آمده است: «ای دادار جهان استومند! ای اشون! کجاست چهارمین جایی که زمین در آنجا بیشتر از همه شادکام شود؟ اهورامزدا پاسخ داد: چنین جایی که زمین در آنجا بیشتر از همه شادکام شود؟ اهورامزدا پاسخ داد: «ای دادار جهان استومند! ای اشون! کجاست پنجمین جایی که زمین در آنجا بیشتر از همه جا شادکام شود؟ اهورامزدا پاسخ داد: چنین جایی آنجاست که رمه ها و ستوران، کود فراوان بر جای نهند» (همان: ۶۷۶). در سه بند اوستا، یادآور شخصیت جمشید در شاهنامه و تلاش او در آباد کردن زمین و تربیت ستوران را عامل شادی زمین دانسته است. عبارت های اخیر گرفته از اوستا، یادآور شخصیت جمشید در شاهنامه و تلاش او در آباد کردن زمین و تربیت ستوران است. به طوری که در فرگرد دوم وندیداد بند سوم، جمشید در پاسخ اهورامزدا که از او می خواهد دین بردار باشد می گوید: «من زاده نشده ام که دین آگاه و دین بردار تو در جهان باشم. در آن هنگام اهورامزدا به او می گوید: ای جم اگر دین آگاهی و دین برداری را از من نپذیری پس جهان مرا فراخی بخش؛ پس جهان مرا بیالان و به نگاهداری (جهانیان) سالار و نگاهبان آن باش.» (همان: ۶۶۶). سخن اهورامزدا کاملاً با داستان جمشید تطابق دارد. چون جمشید آنچنان برتری را گسترش می دهد و گله و ستوران را می پروراند، که باعث آبادانی زمین و آسایش مردمان می شود. داستان مجاهدت و تکاپوی جمشید برای آبادانی زمین و راحتی ساکنان آن در شاهنامه بدین گونه وصف شده است:

«زمانه برآسود از داوری به فرمان او دیو و مرغ و پری

جهان را فزوده بدو آبروی فروزان شده تخت شاهی بدوی

منم گفت و با فره ی ایزدی همم شهریاری همم موبدی

بدان را زید دست کوتاه کرد روان را سوی روشنی راه کرد»

پس می توان گفت: تلاش های جمشید برای آبادانی جهان از اهمیت بسیاری برخوردار است. جمشید به خاطر آنکه بر روی زمین عدالت بر پا کند مردم را به ساختن ساز و برگ جنگی و رشتن پنبه فرمان می دهد تا از آن لباس هایی بدوزند و تن خود را بپوشانند و هر کدام از افراد جامعه را به کاری وامی دارد از جمله: برزیگری، طبابت، دامداری و ساختن کشتی و... با توجه به مطالبی که در کتاب اوستا آمده است، در فرگرد سوم وندیداد و بخش سوم، باز عواملی را که باعث خوشحالی زمین می شود در دو مرحله بیان می کند. همان طور که می دانیم زرتشتیان به مقدس بودن زمین اهمیت بسیار داده اند آنچنان که معتقد هستند، لاشه ی مردگان نباید به زمین برسد چون این کار را باعث پلیدی و آلودگی زمین می دانستند و عقیده داشتند باید مردگان را درون دخمه ای قرار دهند، تا خوراک پرندگان و حیوانات وحشی شود و باور داشتند؛ که دفن نکردن مردگان در خاک از جمله موجبات شادی زمین است. در وندیداد بخش هشتم آمده است، اگر لاشه ی حیوان یا انسان بر روی زمین بیفتد خورشید بعد از یکسال با تابیدن خود بر زمین آنجا را پاک می کند. (دوستخواه، ۱۳۸۹: ۷۳۸). در برخی از متون آمده است که بنابر مذهب زرتشت، حتی لاشه ی فرد مرده را بر روی زمین نمی گذاشتند و فقط آن را در درون صندوق نگه می داشتند تا مبادا زمین آلوده شود. باز در اوستا، عواملی که غم و اندوه زمین را فراهم می آورد، در پنج مرحله بیان می گردد. در فرگرد سوم بخش دوم آمده است: «ای دادار جهان ای استومند! ای اشون! کجاست دومین جایی که زمین در آنجا به تلخ ترین اندوه دچار شود. اهورامزدا پاسخ داد: چنین جایی آنجاست که مردارهای بسیاری از مردگان و سگان را به خاک سپارند.» و در مرحله بعد می گوید: «ای دادار جهان ای استومند! ای اشون! کجاست سومین جایی که زمین در آنجا به تلخ ترین اندوه دچار شود؟ اهورامزدا پاسخ داد: چنین جایی آنجاست که در آن دخمه های بسیار بر پاکند و مردارهای مردمان را در آن بینارند» (همان: ۶۷۶). در این دو بند هدف بحث این بوده است که مردارها و لاشه های انسان یا حیوان اگر در زمین قرار گیرد اندوه و ناراحتی زیادی برای زمین به ارمغان آورد. در بند چهارم آمده است: «ای دادار جهان استومند! ای اشون! کجاست چهارمین جایی که زمین در آنجا به تلخ ترین اندوه دچار شود؟ اهورامزدا پاسخ داد: چنین جایی، آنجاست که لانه های آفریدگان اهریمن در آن فراوان باشد» (همان). در این مبحث منظور از آفریدگان اهریمن، جانوران موذی و گزنده ی زهردار چون مار، کژدم و وزغ ها هستند که در اوستا آنان را به عنوان «خرفستر» می نامند؛ زرتشت وجود این جانوران را بر عرصه ی زمین مضر می دانسته است. این بند با داستان هوشنگ در شاهنامه تطابق دارد:

«یکی روز شاه جهان سوی کوه گذر کرد با چند کس همگروه

پدید آمد از دور چیزی دراز سیه رنگ و تیره تن وتیز تاز

دو چشم از بر سر چو دو چشمه خون ز دود دهانش جهان تیره گون

نگه کرد هوشنگ باهوش و سنگ گرفتش یکی سنگ و شد تیز چنگ

بزور کیانی رهانید دست جهانسوز مار از جهانجوی جست

برآمد بسنگ گران سنگ خرد هم آن و هم این سنگ بشکست خرد

فروغی پدید آمد از هر دو سنگ دل سنگ گشت از فروغ آذرنگ

نشد مار کشته ولیکن ز راز ازین طبع سنگ آتش آمد فراز

جهاندار پیش جهان آفرین نیایش همی کرد و خواند آفرین

که او را فروغی چنین هدیه داد همین آتش آنگاه قبله نهاد

بگفتا فروغیست این ایزدی پرستید باید اگر بخردی

شب آمد برافروخت آتش چو کوه همان شاه در گرد او با گروه

یکی جشن کرد آن شب و باده خورد سده نام آن جشن فرخنده کرد

زهوشنگ ماند این سده یادگار بسی باد چون او دگر شهریار»

(فردوسی، ۱۳۷۳: ۳۳-۴)

هوشنگ پادشاه پیشدادی قصد کشتن ماری عظیم الجثه را می کند و سنگی به سوی او پرتاب می نماید اما در این اقدام ناکام می ماند و مار فرصت فرار می یابد. در اثر برخورد این سنگ با سنگ بزرگ تر، جرقه ای میان آن ایجاد می شود که هوشنگ آن را هدیه ی ایزدی می نامد و زمین به پاس این مجاهدت او آتش مقدس را که پس از آن قبله گاه زرتشتیان می شود به او هدیه می دهد و نام او در کنار ابداع آتش و جشن سده در تاریخ به یادگار می ماند. در بند پنجم آمده است: «ای دادار جهان ای اسومند! ای اشون! کجاست پنجمین جایی که زمین در آنجا به تلخ ترین اندوه دچار شود؟ اهورامزدا پاسخ داد: ای سپیتمان زرتشت! چنین جایی، آنجاست که زن و فرزندان اشون(مردی) را در راهی خشک و گردآلود، به بندگی برده باشند و آنان شیون برآورند» (دوستخواه، ۱۳۸۹: ۶۷۸). این بند، وجود فقر را در خانواده هایی بیان می کند که مردان آنان به واسطه ی حاکمی مستبد به بردگی گرفته می شوند؛ آنچنان که خانواده ی این افراد برای برطرف کردن حاجات خود مدام در سختی به سر می برند. در این هنگام زمین در غم بیکران فرو می رود و بغض گلوی او را می فشارد. باز زمین هنگامی دچار غم می شود که خون انسان بی گناهی بر روی او ریخته شده باشد، در این باره در مینوی خرد آمده است: «دومین وقتی که زمین ناشادتر است وقتی است که مرد مقدس بی گناهی را در آن بکشند.» (تفضلی، ۱۳۷۹: ۸۰)؛ بازتاب این موضوع را می توان در داستان شاهنامه مرگ سیاوش بدست افراسیاب و مرگ اسفندیار بدست رستم را مثال زد. در داستان سیاوش، افراسیاب به گرسیوز که مأمور کشتن سیاوش بود دستور می دهد سر سیاوش را طوری از بدنش جدا کنند که زمین از کشته شدن سیاوش چیزی نفهمد و برای این کار تشتی را زیر گردن سیاوش قرار می دهند؛ تا خون این پهلوان ایرانی درون تشت ریخته شود نه بر روی زمین و آمده است:

«بباید که خون سیاوش زمین نبوید، نروید گیا روز کین...»

یکی تشت بنهاد زرین برش جداکرد از سرو، سیمین سرش

به جایی که فرموده بدتشت خون گروی زره برد و کردش نگون»

(فردوسی، ۱۳۷۳: ۱۵۱-۲)

با کشته شدن سیاوش، زمین از این ظلم و بیدادگری دچار آشفتگی می شود:

«یکی باد با تیره گردی سیاه برآمد بپوشد خورشید و ماه

همی یکدگر را ندیدند روی گرفتند نفرین همه بر گروی»

(همان: ۱۵۳)

زمین اعتراض خود را به ریختن خون سیاوش در برابر بیدادگری های افراسیاب پس از گذشت چند سال با رویش درخت پرسیاوشان از بطن خود نمایان کرد؛ رویش این درخت بر روی زمین خود نماد و سمبلی از اعتراض زمین در برابر ظلم و بیدادگری است:

«زخاکی که خون سیاوش بخورد بابر اندر آمد درختی سترگ

نگاریده بر برگها چهر او همی بوی مشک آید از مهر او

بدی مه نشان بهاران بدی پرستشگه سوگواران بدی»

(همان: ۱۶۸)

در داستان اسفندیار و کشته شدن او بدست رستم زمین اعتراض خود را به گونه ی دیگر نمود می دهد. اسفندیار در میان زرتشتیان از قداست ویژه ای برخوردار بود به گونه ای که وی خود را مروج دین زرتشت می دانست؛ وقتی رستم برای کشتن اسفندیار تلاش می کرد، سیمرغ او را از این کار منع کرد. هر چند خود سیمرغ در کشته شدن اسفندیار بدست رستم نقش داشت:

«چنین گفت سیمرغ کز راه مهر بگویم کنون با تو راز سپهر

که هر کس که او خون اسفندیار بریزد، ورا بشکند روزگار

همان نیز تا زنده باشد زرنج رهایی نیابد نماندش گنج

بدین گیتی اش شوربختی بود وگر بگذرد رنج و سختی بود»

(همان: ۲۹۷)

رستم از حرف سیمرغ در آن لحظه هولناک امتناع کرد و راه کشته شدن اسفندیار را از او خواهان شد و اسفندیار بدست رستم از بین رفت. زمین اعتراض خود را به کشته شدن اسفندیار در مرگ رستم تجسس کرد و رستم توسط برادر خویش شغاد، در دامی که وی برایش در اعماق زمین تدارک دیده بود به قتل می رسد:

«دو پایش فرو شد به یک چاهسار نبد جای آویزش و کارزار

بن چاه پر حربه و تیغ تیز نبد جای مردی و راه گریز

بدرید پهلوی رخس سترگ برو پای آن پهلوان بزرگ»

(همان: ۳۳۱)

در اوستا قسمت یسنا آمده است: «(بشودکه) فرمانروایان خوب و نیک کردار و دانشور (در پرتو) «آرمیتی» بر ما فرمان برانند. مبدا که فرمانروایان بد(برما) فرمان برانند» (دوستخواه، ۱۳۸۹: ۶۶). این موضوع بیانگر آن است که زمین از پادشاهی انسان های نیک به وجد و خوشحالی می پردازد در حالی که با به پادشاهی رسیدن افراد نالایق و بد اظهار یأس و ناامیدی می کند. در شاهنامه داستان های بی شماری وجود دارد که دال بر پادشاهی افراد لایق و کاردان و افراد نالایق و پست است. چنانکه در داستان ضحاک و فریدون وقتی حکومت بدست ضحاک می افتد، زمین اظهار یأس می کند و وقتی حکومت از ضحاک به فریدون انتقال می یابد زمین نشاط و کامیابی بدست می آورد؛ آنگونه که در شاهنامه ثعالبی آمده است: «پس از پادشاهی فریدون آنگاه که او به مردم بار همگانی داد و آنان را به خویشتن نزدیک گردانید و با آنان سخن گفت، از شادی این سخنان، زمین به جنبش آمده و آسمان نیز از دعا و آفرین وی سرشار گردید» (ثعالبی مرغزی، ۱۳۷۲: ۵۷). در داستان افراسیاب و زو، پور طهماسب آمده است زمانی که زو می تواند قدرت فرمانروایی ایران را از دست افراسیاب بگیرد، زمین به وجد می آید و نشاط بار دیگر روح و تن او را در بر می گیرد؛ به گونه ای که در شاهنامه ثعالبی آمده است: «چون افراسیاب از ایران رفت، خداوند زمین را پس از مرگی زنده کرد و بادهای مژده بخش بخشش خود را گسیل داشت. درهای آسمان با بارش باران های پیایی باز شد و زمین زیور یافت و کشتزارها بارور گردید و درختان، میوه برآورد و مردم نکوحال گشتند و چارپایان چریدند» (همان: ۱۰۳). در شاهنامه ثعالبی از پادشاهی نودر و افراسیاب سخن به میان آمده است؛ در این زمان نودر بدست افراسیاب کشته می شود و حکومت بدست افراسیاب می افتد. زمین، تلخ کامی و یأس خود را اینگونه ابراز می کند: «آسمان بر زمین زفتی کرد و برکت و باران خود را از آن بازگرفت و آه ها فروکشیده شد و درختان بی بار شد؛ دانه در کشتزاران و شیر در پستان چارپایان بگردید و تنگدستی و بدبختی های بسیاری بر مردم روی آورد و همگانی شد» (همان: ۹۸). در جای دیگر که باز زمین دچار تلخ کامی می شود، زمانی است که پادشاهی بدست بهرام گور می افتد. بهرام آنچنان بر مردم ظلم می کند، که با این کار، زمینه را برای انحطاط حکومت خویش فراهم می نماید. در شاهنامه از زبان زنی سخن به میان می آید، که میزبان بهرام گور است. این زن با سخنان پند آمیز خود می خواهد به شاه هشدار دهد، که با چنین حکومتی جامعه رو به زوال می گراید:

«چون بیدادگر شد جهاندار شاه ز گردون نتابد بیایست ماه

به پستانها در، شودشیر، خشک نبوید به ناهه درون نیز مشک

زنا و ریا آشکارا شود دل نرم چون سنگ خارا شود

به دشت اندرون، گرگ مردم خورد خردمند بگریزد از بی خرد

شود خایه در زیر مرغان تباه هر آنکه که بیدادگر گشت شاه»

(فردوسی، ۱۳۷۳: ۳۸۳-۷)

پس با آمدن حکمرانان و سیاستمداران عادل، زمین اظهار وجد و نشاط می کند و با آمدن فرمانروایان نالایق که بر مسند حکومت می نشینند، اظهار یأس و ناکامی می نماید.

۳. نتیجه گیری

- ۱- در جهان آفرینش وجود همه ی مخلوقات مظهر و تجلی گاه قدرت مطلق آفریدگار آنهاست. اما در این میان زمین با تمام ویژگی های روحی و جسمی اش یکی از بارزترین و پیچیده ترین مخلوقات است.
- ۲- زمین در میان ملل ایرانی به عنوان الهه قابل پرستش بوده و به عنوان الهه ی مادر نامیده می شده است. اهمیت زمین تا آنجا پیش می رود که خداوند بزرگ ترین مخلوقش را یعنی انسان از آن می آفریند. انسان از زمین بهره می گیرد تا آنجا که نیازهایش را برطرف سازد.
- ۳- در تمام فرهنگ ها زمین موجود زنده ای تصور می شود که تمام خصوصیات یک موجود زنده را دربردارد و گاه انسان به عنوان فرزند زمین مورد قیاس با مادر خویش قرار می گیرد. پوست به آسمان و گوشت به زمین و استخوان به کوه و رگن چون رودها و خون در تن آدمی چون رود و شکم همچون دریا و موی به گیاهان تشبیه شده است. در اغلب تشبیه ها سر به آسمان و قسمت های زیرین و میانی به زمین تشبیه شده اند. علت چنین تشبیهی بیشتر بر گرفته از افکار نخستین انسان هاست که آنها آسمان را محافظ و برتر از زمین می دانستند.
- ۴- زمین مادر خصایصی دارد که گاه این خصایص را در درون فرزندان به امانت می گذارد. زمین را مادری مهربان و خاضع می دانند از آن جهت که خوان نعمت الهی را بر خود گسترده بی آنکه چشم داشتی از فرزندان خود داشته باشد.
- ۵- زمین امانتدار است از آنجا که هیچ چیز در درونش نابود نمی شود و به گونه ای در وجود موجود دیگری کمال می یابد. زمین پهلوان پرور است از آن رو که می پروراند پهلوانانی چون رستم، سیاوش، آرش و کورش و... را. زمین مظهر آفرینش است، از آن جهت که وسیله ای قرار می گیرد برای تجلی قدرت الهی.
- ۶- در کل زمین نمادی از مادر، زایش و باروری است به گونه ای که اگر نبود هستی و حیات امکان پذیر نبود. زمین مخلوقی است که تمام عناصر هستی را می آفریند و در عین آفریدن پرورش می دهد و باز به سوی خود برمی گرداند. امانت داری است که هیچ کس در هیچ زمینه نمی تواند بسان او باشد.
- ۷- پس دنیای پیرامون ما جهانی بسیار شگرف است که در کتاب گرشاسپنامه در مورد ویژگی این مام هستی سخن به میان آورده است نه تنها در این کتاب بلکه شاهنامه که برگرفته از اسطوره ها و داستان ها است خود ابزاری مناسب در توصیف جهان هستند. اساس خلقت الهی بر آفرینش است و خداوند از آفرینش هر چیزی در این جهان هدفی داشته و زمین را نیز آفرید تا به عنوان بستری مایه ی آفرینش مخلوقات خویش گردد.

منابع

- ۱) اسدی طوسی، علی بن محمد. ۱۳۵۴. *گرشاسپنامه*، تهران: انتشارات طهوری.
- ۲) بهار، مهرداد. ۱۳۸۹. *پژوهشی در اساطیر ایران*، تهران: انتشارات آگاه.
- ۳) بیرونی، ابوریحان محمد بن احمد. ۱۳۶۳. *آثارالباقیه*. ترجمه ی اکبر دانا سرشت، تهران: انتشارات امیرکبیر.
- ۴) ثعالبی مرغزی، حسین بن محمد. ۱۳۷۲. *شاهنامه کهن فارسی تاریخ غررالسیر*، مشهد: انتشارات دانشگاه فردوسی مشهد.
- ۵) دوستخواه، جلیل. ۱۳۸۹. *اوستا کهن ترین سروده های ایرانیان*، تهران: انتشارات امیرکبیر.
- ۶) رضائی، مهدی. ۱۳۸۴. *آفرینش و مرگ در اساطیر*، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.
- ۷) زادسپرم، گزیده های زاد سپرم. ۱۳۶۶. ترجمه محمد تقی راشد محصل، تهران: مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی.
- ۸) فرنبرگ دادگی، بندهش. ۱۳۷۸. ترجمه مهرداد بهار، تهران: انتشارات توس.
- ۹) فردوسی، *شاهنامه*. ۱۳۷۳. به کوشش سعید حمدیان، تهران: انتشارات قطره.
- ۱۰) صفا، ذبیح الله. ۱۳۶۳. *تاریخ ادبیات در ایران*، تهران: انتشارات ققنوس.
- ۱۱) مینوی خرد. ۱۳۷۹. *ترجمه ی احمد تفضلی*، تهران: نشر توس.
- ۱۲) میرفخرایی، مهشید. ۱۳۶۷. *آفرینش در ادیان*، تهران: مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی (پژوهشگاه).
- ۱۳) نصر، سید حسین. ۱۳۸۵. *دین و نظم طبیعت*. ترجمه ی انشاءالله رحمتی، تهران: انتشارات نی.
- ۱۴) الیاده، میرچا. ۱۳۶۲. *چشم اندازهای اسطوره*. ترجمه ی جلال ستاری، تهران: انتشارات توس.
- ۱۵) بیرلین، ج.ف. ۱۳۸۶. *اسطوره های موازی*. ترجمه ی عباس مخبر، تهران: انتشارات مرکز.
- ۱۶) کرین، هانری. ۱۳۸۵. *ارض ملکوت و کالبد انسان در روز رستاخیز*. ترجمه ی سید ضیاء الدین رهشیری، تهران: انتشارات طهوری.
- ۱۷) هینلز، جان. ۱۳۷۳. *شناخت اساطیر ایران*. ترجمه ی ژاله آموزگار و احمد تفضلی، تهران: انتشارات چشمه.

Sepandarmaz's moral teachings in ancient Iranian mythology (Shahnameh and Gershaspnameh)

Sarah Parsai Jahromi

PhD, Department of Persian Language and Literature, Central Tehran Branch, Islamic Azad University, Tehran, Iran.

Corresponding author: sa.parsaei69@gmail.com

Received date: 1401/03/31, accepted date: 1401/07/18

Abstract

A myth is a memory of peoples who have ancient civilization and culture; In this essay, we have tried to investigate and analyze the characteristics of the earth among the nations of ancient Iran, who refer to it as Sepandarmaz, based on its mythological basis and with special attention to the return of archetypes, and with the stories Let's compare epics such as Shahnameh and Garshaspnameh book. The earth is a mother who is not only among the Iranian nations, but also the majority of the nations, the symbol of the "mother of existence" and has had a soul and soul in the minds since the beginning; A mother who never stops giving birth and moving; The earth is alive and dynamic and has such holiness that Hormazd (God) created the earth after creating the sky. The earth, as the mother of existence in itself, nurtures snakes like Rostam, Sohrab, Siavash, etc. and does not stop giving birth to once again show the seed of such people in the existence of pious and righteous people.

Keywords: Shahnameh, Gershaspnameh, Afarinesh, Sepandarmaz, Khasais Zemin.